

فکری مسلمانان که پیوسته آنها را از ترقی و پیشرفت بازمی دارد، وجود مایه های بی اساس ذهنی مذکور دانست. معتقدات خیالی مذکور این توهم را برای مسلمانان بوجود آورده است، که زمین، هوا، آبها، قله کوهها، آبشارها و مخصوصاً جنگلها و نقاط پرت و مسکونی پوشیده از موجودات و اشباح نامریی است که پیوسته در انتظار مشاهده افراد جاندار بوده و آنها را به بیماری، دیوانگی و مرگهای دهشتناک مبتلا می سازد.

طبیعی است که طرز فکر مذکور به مسلمانان اجازه نخواهد داد با اعتماد به نفس زندگی خود را در جهت سازنده ای هدایت کنند و پیوسته فکر میکنند، وجود اشباح نامرئی در کیفیت زندگی آنان نقشی چاره ناپذیر دارند.

«وارنک» مینویسد: «بر طبق عقیده مسلمانان، اشباح خیالی شبها در اطراف خانه ها پرسه میزنند، در شکافها و درزهای در و دیوار خانه ها لانه میکنند و یا به شکل بعضی افراد و حیوانات وارد خانه ها میشوند..... بعضی افراد مردم دارای استعداد خاص بوده و قادرند اشباح مذکور را مشاهده و آنها را تشخیص دهند. افراد مذکور بعضی اوقات مشاهده میکنند که شیخ انسان خاصی در عقب تابوتی ظاهر میشود و روح او در بالای تابوت می نشیند. این امر را دلیل آن میدانند که انسان مذکور به یقین بزودی خواهد مرد. بسیاری از مصائب و بدبختی ها را مسلمانان مولود وجود و فعالیت های شیخ خاصی میدانند که از جمله آنها میتوان و یا را نام برد.»<sup>۱</sup>

در هندوستان فرقه های زیادی به اشباح عقیده دارند و در باره اصل و منشاء اشباح مذکور، افسانه های خاصی نقل میکنند. عقیده به وجود اشباح خیالی «انی میسم» animism نامیده میشود. «انی میست ها» و یا معتقدان به اشباح خیالی بوجود خدا قائل نیستند. عقیده مسلمانان به اجنه و شیاطین و اشباح آنها را در جزء «انی میست ها» قرار میدهد، با این تفاوت که مسلمانان به وجود خدا قائل بوده و معتقدند که خداوند بر اجنه و انسان، هر دو قدرت فائقه دارد. مسلمان معتقد است که لطف خداوند رحیم، علیم و بصیر در همه موارد شامل حال اوست، معجزات در تمام عمر خطر

شیاطین و ارواح خیالی را مانند شمشیر داموکلس در بالای سر خود احساس میکنند و از مخاطرات آنها در ترس و وحشت بصر میبرد.

«وارنک» مینویسد، عقاید خرافی طوایف مشرک مالزی با زنان و بچه های مسلمان عربستان و دهکده های «دلنا» تفاوت زیادی ندارد. «بغیر از موارد ضروری، هیچکس بعد از غروب آفتاب یا در نور مهتاب، هنگامی که بعقیده آنها ارواح خیالی در گروههای زیاد، در حرکت هستند، خانه اش را ترک نمیکند. افراد مردم پیوسته برای فرار از نفوذ اشباح، منازل و دهکده های خود را تغییر میدهند. برای اینکه افراد بیمار از عذاب شدن بوسیله اشباح نجات یابند، شبانه بطور محرمانه محل خود را تغییر میدهند. در هنگام برداشتن محصولات کشاورزی، دهقانان از خواندن بلند و سوت زدن خودداری میکنند، تا مبادا اشباح فکر کنند که آنها از ازدیاد محصول خوشحالند و از روی حسادت به آنها آسیبی برسانند.»<sup>۱</sup>

«وارنک» مینویسد: «هنگامی که وی از زمین بازدید میکرد، مشاهده نمود که هیچ عاملی بیش از عمل سوت زدن، مصاحبان عرب او را ناراحت نمیکرد. وی همچنین مینویسد، احادیثی وجود دارد که ثابت میکنند، محمد بوق زدن و سوت زدن را مخصوصاً در شب قدغن کرده بوده است.»<sup>۲</sup>

مطالبی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت نشان میدهد که بسیاری از معتقدات اسلامی با خرافات نامعقول و غیر منطقی آمیخته بوده و از این جهت دین اسلام با مسالکی که اشباح نامریی، موجودات خیالی و ارواح خبیث بیناد فلسفی آنها را تشکیل میدهند، تفاوتی ندارد. \*

1- Ibid., 79.

2- Ibid.

# فلاسفه بزرگ اسلام و فلسفه های مذهبی آنها

کسی که به قانون علیت عقیده داشته باشد،  
به معتقدات مذهبی گردن نخواهد نهاد.

آلبرت اینشتین

از قرن هفتم پیش از میلاد که دانش فلسفه بومیله «طالس»<sup>۱</sup> پابصر صه وجود گذاشت، هدف فلسفه پیوسته عبارت از این بوده است که با استفاده از عقل و برهان و با آزاد فکری، ارزشها و واقعیت ها از راه تفکر و ژرف نگری کشف و اصول و موازینی که اعتقادات

---

۱- Thales (۵۴۶-۶۲۰ قبل از میلاد) به پدر فلسفه یونان معروف شده و یکی از هفت مرد عاقل یونان بشمار میرود. «طالس» نه تنها فیلسوف، بلکه ستاره شناس و سیاستمدار نیز بود. او پیش بینی کرد که در ماه مه ۵۸۵ قبل از میلاد خسوفی رخ خواهد داد و تحقق این پیش بینی او را مشهور کرد. «طالس» تحصیلاتش را در مصر انجام داده و دانشهای هندسه و نجوم را او بوجود آورده است. «طالس» نوشته و یا تالیفی از خود باقی نگذاشته است. فیلسوف مذکور معتقد بود که آب مایه وجود است و منشاء هر وجودی در این دنیا آب و رطوبت میباشد.

انسان بر نهاد آنها استوار شده است برای نیل به سعادت واقعی تجزیه و تحلیل شود. درست است که در تمام طول تاریخ فلسفه، فلاسفه همیشه بر سر طرز تفکرات فلسفی بایکدیگر جنگ فکری داشته اند، اما کوششهای فلسفی آنها پیوسته در چارچوب هدف مشروح در بالا انجام گرفته است.<sup>۱</sup> ولی فلاسفه اسلامی افکار فلسفی خود را در چارچوب اصول و احکام جزمی قرآن محدود کردند و با ذهنی بسته و دیدی که به طرز تفکر اعراب قرن هفتم شبه جزیره عربستان گره خورده بود، به شرح افکار فلسفی خود پرداختند.

در هنگام ظهور اسلام، نه تنها فیلسوفی در تاریخ اعراب ظهور نکرده بود، بلکه اصولاً اعراب فاقد تمدن و فرهنگ بودند. در زمانی که سوره بوسیله اسلام فتح شد، اهالی سوره پیر و فلسفه ارسطو بودند، ولی ارسطوی آنها لباس فلسفه نوافلاطونی<sup>۲</sup> را در برداشت. اعراب اطلاعات فلسفی خود را از فلسفه یونان، ابتدا از آسوریه آموختند و چون اهالی سوره پیر و فلسفه ارسطو بودند، اعراب از آغاز آشنایی با فلسفه یونان، ارسطو را برتر از افلاطون میدانستند، اما ارسطو<sup>۳</sup> مانند کاتولیکها طرفدار فلسفه افلاطون بودند. بطور کلی طرز تفکر فلسفی فلاسفه اسلام دارای منشاء ابتکاری نبوده و از تفسیر و تجزیه و تحلیل افکار و پدیده های فلسفی سایر فلاسفه بوجود آمده است. علی

۱- کارل مارکس مبدع تنوری سوسیالیسم معتقد بود که فلاسفه تنها به تفسیر دنیا پرداخته اند، در حالیکه هدف فلسفه، تغییر وضع دنیاست.

۲- فلسفه نوافلاطونی، یک طرز تفکر فلسفی است که بر پایه افکار فلسفی افلاطون، ارسطو و فلاسفه رواقیون بنیانگذاری شده و بین فلسفه فلاسفه یونان باستان و فلاسفه قرون وسطی پل زده است. فلسفه نوافلاطونی در قرن سوم میلادی بوسیله «فلوین» (۲۷۰-۳۰۵ میلادی) که در روم به تدریس اشتغال داشت بوجود آمد. فلسفه نوافلاطونی اصولاً از کیفیت فکری شکاکان که معتقد بودند، دانش فقط از راه درک تخیلی مستقیم انسان بوسیله «مثل افلاطونی» که در ماوراء آسمانها وجود دارد، ناشی میشود. فلاسفه مکتب نوافلاطون کوشش کردند، ثبوت «ظاهر» و «واقعی» را توجیه و ثابت کنند که واقعتاً با آنچه که ما مشاهده میکنیم تفاوت دارد. تئوری «اشکال» و یا «عقاید» افلاطون حاکی است که وجود کلیه اشیاء مولود اشکال ابدی و غیر قابل تفسیری است که در ورای دنیای ما قرار دارند و نمیتوان آنها را با حواس انسانی مشاهده کرد.

فلسفه نوافلاطونی بین سالهای ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلادی رواج داشت و در تفکر فلسفی مسیحیت و اسلام و حکمت الهی تاثیر فراوان داشته است.

• به زیر نویس شماره ۳ صفحه ۳۴۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۳- به زیر نویس شماره ۳ صفحه ۱۱۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

اصغر حلبی مینویسد: «در جمیع بلاد شرقی و غربی اسلامی و در تمام ادوار فیلسوفان واقعاً جز تکرار مطالب حکیمان قدیم یونان کاری انجام نداده اند.»<sup>۱</sup>

افکار فلسفی عرب در منطق و ریاضیات از ارسطو و فلاسفه مکتب نوافلاطونی، در طب از «جالینوس»،<sup>۲</sup> در ریاضیات و ستاره‌شناسی از یونانیها و هندیها و در تصوف و عرفان از ایرانیها اصل و منشاء گرفته است.

نخستین و برجسته‌ترین فیلسوف عرب، ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی (۸۶۶-۸۰۱ میلادی/ ۲۵۲-۱۸۵ هجری) است که قسمت‌هایی از *Enneads* «فلوتن»<sup>۳</sup> را به عربی ترجمه و آنرا تحت عنوان حکمت الهی از نظر ارسطو منتشر کرد. البته باید یادآور شد که فهم فلسفه ارسطو برای اعراب مشکل بود و متون کتاب مذکور و فهم آنها، اعراب را با اشکالات فراوانی روبرو کرد.

پس از اینکه اعراب وارد ایران شدند با هندیها تماسهایی برقرار کردند و در قرن هشتم

#### ۱- علی اصغر حلبی، شناخت عرفان و عارفان ایران.

- ۲- Claudius Galen (۲۰۰-۱۵۰ میلادی) سلطان پزشکان دنیا نام گرفته است. او پزشک سه امپراتور رومی بود و اصول پزشکی اش تا قرن ۱۶ میلادی راهنمای پزشکان دنیا بود. «جالینوس» پژوهشهای زیادی در دانش پزشکی و بویژه دانش «تشریح» انجام داده است. عفا ید «جالینوس» به اندازه‌ای در دانش پزشکی نفوذ داشت که محافل پزشکی دنیا کورکورانه از آنها پیروی میکردند و از اینرو فرضیه‌های غلط او سده‌ها دانش پزشکی را از پیشرفت بازداشت. «جالینوس» بیش از پانصد جلد کتاب، از جمله یک فرهنگ پنج جلدی در باره پزشکی به رشته نگارش درآورده است.
- ۳- Plotinus (۲۷۰-۲۰۵ میلادی) در مصر متولد شد، مدت یازده سال در اسکندریه تحصیل کرد و از سن ۴۰ سالگی در روم به تدریس اشتغال یافت. «فلوتن» بنیانگذار مکتب فلسفی افلاطون نوست. آثار او تحت عنوان *Enneads* معروف است. «فلوتن» قائل به وجود یک نیروی غیر مادی است که بعقیده او همان «مثل» یا «The One» افلاطون است. بعقیده «فلوتن» کلیه عوامل موجود از مثل ناشی میشوند. فیلسوف مذکور با فلسفه شکاکان که معتقد بودند، دانش برای درک «مثل» افلاطون الزام آور است، موافقت داشت. وی معتقد بود روح افراد انسان برای تحصیل دانش باید در وره آسمانها جایی که «مثل» وجود دارد، مسافرت کند. او همچنین عقیده داشت دنیای مادی غیر واقعی است، بدن یک زندان موقتی برای روح است و زندگی یک مسافرت توهم‌آمیز است. واقعیت در «مثل» وجود دارد که روح به آن، بازگشت میکند. سیاست از امور جزئی و غیر مهم زندگی است.

میلادی برای اولین مرتبه بوسیله کتبی که به زبان سانسکریت نوشته شده بود با علم هیئت آشنایی حاصل کردند. در حدود سال ۸۳۰ میلادی، محمد بن موسی الخوارزمی که کتب سانسکریت را در باره ریاضیات و هیئت به عربی ترجمه میکرد، کتابی در باره ریاضیات و علم نجوم به عربی ترجمه کرد که در قرن دوازدهم به لاتین ترجمه و منتشر شد. غریبها بوسیله کتاب مذکور با ارقام عربی که در واقع میبایستی ارقام هندی نامیده میشد، آشنا شدند. خوارزمی کتابی نیز در باره جبر نوشت که تا قرن شانزدهم در غرب بعنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار میگرفت.

اگرچه در ابتدا نسطوریها، اعراب و مسلمانان را با فلسفه یونان آشنا کردند، ولی خودشان از فرهنگ و تمدن یونان بهره نمبردند. مدرسه آنها در سال ۴۸۱ میلادی بوسیله امپراطور زنون<sup>۱</sup> در «اودسا» تعطیل شد و لذا اربابان فضل و دانش نسطوریها به ایران مهاجرت کردند. بدیسی است پس از اینکه نسطوریها به ایران مهاجرت کردند نتوانستند از نفوذ فرهنگ و تمدن ایران برکنار بمانند.

فلاسفه عرب بیشتر به کیمیاگری، ستاره شناسی، طالع بینی و حیوان شناسی علاقه مند بودند. اعراب در آن زمان اصولاً به علم و فلسفه بدبین بودند و لذا به فلاسفه، بانظر شک و تردید می نگریستند و اگر حکام حفاظت از جان آنها را بر عهده نمیگرفتند، امنیت جانی آنها در خطر می افتاد.

با توجه به مقدمه مذکور در باره تاریخچه فلسفه عرب، اکنون برای توضیح طرز تفکر فلسفی در اسلام که عموماً از احکام و متون قرآن و پدیده های فلسفی سایر فلاسفه ریشه و منشاء گرفته است، به ذکر افکار فلسفی چهار نفر از برجسته ترین و مشهورترین فلاسفه اسلامی (فارابی، ابن سینا، غزالی و ابن رشد) خواهیم پرداخت.

## فارابی

فلسفه حکمت الهی در شرق همان راهی را تعقیب کرد که قبلاً حکمت الهی در غرب طریق مذکور را پیموده بود. بعبارت دیگر فلاسفه اسلام همان روشی را بکار بردند

۱- «زونو» امپراطور بیزانین (۴۹۱-۴۲۶ میلادی) بوده است.

۲- Edessa یکی از شهرهای شمالی یونان فعلی و پایتخت مقدونیه بوده است.

که فلاسفه کاتولیک از پیش آنرا در غرب انجام داده بودند. بدین شرح که فلاسفه اسلام نیز مانند فلاسفه غرب سالها کوشش کردند فلسفه قرآن را با اصول فلسفی یونان تطبیق دهند، اما در این راه توفیقی نیافتند و سرانجام فلسفه اسلام در همان حالت جزمی اصول و احکام مشروح در قرآن در حالت تعجب راقی ماند. همانطور که بعضی از فلاسفه مسیحیت مانند اگوستین<sup>۱</sup> و پلوگیوس<sup>۲</sup> سالها در باره بعضی از تئوریهای مذهبی مانند اصل عدالت و قاعده مهربانی خدا با یکدیگر اختلاف عقیده داشتند و سالها در باره پدیده های مذکور با یکدیگر مجادله فکری کردند، در اسلام نیز فلاسفه معتزله و غزالی سالها بر سر اصل تقدیر و یا سرنوشت و قاعده رحمت خدا با یکدیگر نزاع فکری و عقیدتی داشتند.

اولین فیلسوف عالیقدری که افکارش در اصول و احکام اسلامی نفوذ قابل توجهی داشته، ابونصر محمد بن ترکان اوزلاگ اهل فاراب ترکستان (متوفی در سال ۹۵۰ میلادی) است. فارابی معلم دوم نامیده شده و بطور یکه میدانیم عنوان معلم اول به ارسطو اختصاص داده شده است. او ترجمه آثار فلسفی یونان را که بوسیله الکندی به عربی آغاز شده بود ادامه داد. فارابی اصالت بعضی از نوشته های فلسفی مربوط به

۱- Saint Augustine (۳۵۴-۴۳۱) در یکی از شهرهای کوچک ایالت «نومی دیا» در روم متولد شد. او از بزرگترین فلاسفه حکمت الهی صدر مسیحیت بشمار میرود. اگوستین بوسیله مادرش که نسبت به مسیحیت تمصب خاص داشت تربیت شد، ولی بعدها به مانی گری گرایش یافت و سرانجام به مسیحیت مجدداً تغییر دین داد. وی بشدت تحت تأثیر فلسفه «پلوتین» و فلسفه نوافلاطون قرار گرفت و افکار فلسفی او از فلاسفه مذکور و همچنین افلاطون ناشی شده است. اگوستین معتقد بود چون کلیه اشیاء بوسیله خدا خلق شده، فی نفسه خوب بوده و لذا خوبی ابدی است و بدی در اصل وجود ندارد. آنچه را که ما بد می نامیم در واقع از نقض خوبی بوجود می آید. او با فلسفه «پلوگیوس» مخالف بود و عقیده داشت که انسان خود بخود قادر به رستگاری نیست و رحمت و اراده الهی برای رستگاری انسان الزام آور است. رابطه بین دولت و کلیسا در قرون وسطی ناشی از افکار «اگوستین» بوده است. افکار وی در فلسفه مسیحیت و کیفیت فکری غرب تأثیر شگرف داشته است. از بین کلیه آثار او، دو کتاب وی تحت عنوان اعترافات و شهر خدا بسیار معروف است.

۲- Plagius یک دانشمند علوم الهی بریتانیایی قرن پنجم میلادی است. او معتقد بود، منشاء ارتکاب گناه بوسیله انسان «گناه طبیعی حضرت آدم مبنی بر خوردن سیب در بهشت» نیست. انسان بیگناه متولد میشود و لطف خداوند برای بازداشتن او از ارتکاب گناه یک مرحمت خارجی است و نه یک خاصیت درونی. «پلوگیوس» بعلمت عقاید مذکور در سال ۴۳۱ میلادی بوسیله شورای کلیسا محکوم شد.

الهیات را که به ارسطو نسبت داده می‌شود، انکار کرد و در قرن نوزدهم ثابت شد که نوشته‌های مذکور به «فلوتین» بنیانگذار فلسفه مکتب نوافلاطون تعلق داشته است. به یقین می‌توان گفت که اعراب از خود فلسفه‌ای ابداع نکرده و کلیه نوشته‌های فلسفی آنها اقتباس ناقصی از فلسفه ارسطو و فلسفه مکتب نوافلاطون بوده است. نوشته‌های فلسفی اعراب معمولاً از اصول و احکام قرآن الهام گرفته و یا متون و مقررات قرآن بافته شده است.<sup>۱</sup> بهمین دلیل، فارابی اصول و عقاید فلسفی اش را با اصول و احکام قرآن درهم آمیخت و این همان روشی بود که قبلاً فلاسفه مسیحیت بکار برده و طرز تفکر فلسفی خود را با اصول و مقررات انجیل توأم کرده بودند.

فارابی در مجادلات فکری و فلسفی عصر خود از معتقدات غزالی پیروی می‌کرد، زیرا غزالی افکار فلسفی اش را بر پایه اصالت سرنوشت و تقدیر و یا «فاتالیسم» که یکی از اصول مذکور در قرآن می‌باشد، قرار داده بود. فارابی عقیده داشت: «خداوند از پیش میداند چه انسانی از او فرمانبرداری و چه فردی از فرمان وی سرپیچی خواهد کرد، زیرا خداوند از پیش، سرنوشت افراد بشر را بر نامه‌ریزی کرده است.»<sup>۲</sup>

بدیهی است که فارابی در فلسفه مذکور از آیات ۱۴۳ سوره نساء، ۳۳ سوره رعد، ۲۳ و ۳۶ سوره زمر، ۷ سوره فاطر، ۱۸۶ سوره اعراف، ۳۱ سوره مؤثر، ۵۷ سوره کهف و ۹۹ سوره یونس، الهام گرفته است. در آیات مذکور خداوند به صراحت می‌گوید، هر که را بخواهد هدایت و هر کسی را اراده کند، گمراه می‌سازد.<sup>۳</sup>

مفهوم فلسفه مذکور و همچنین مدلول آیات مشروح در بالا آنست که افراد انسان آلات و ادوات بی اراده‌ای هستند که تمایل به نکوکاری و یا زشت کرداری از طرف خداوند به آنها تفویض می‌شود و خداوند قهار با علم و اطلاع بعضی بندگانش را با سرنوشت کج رفتاری خلق میکند تا آنها را به آتش جهنم بسوزاند. اگر واقعاً این فلسفه می‌توانست کوچکترین مصداقی از واقعیت داشته باشد، چه بسا عادلانه‌تر و منطقی‌تر می‌بود

1- Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 69.

2- *Ibid.*

۳- به صفحه‌های ۲۲۹ تا ۲۳۲ همین کتاب مراجعه فرماید.



که خداوند قادر متعال، آن گروه از بندگانش را که در سرنوشتشان نافرمانی و آتش جهنم مقرر میکنند، با اعصاب و عضلاتی غیر حساس بیافریند تا آنها نتوانند درد شکنجه های سخت و بی منطق الهی را با اعصاب و عضلات خود احساس کنند و از این جهت برای انتساب صفت عادل نسبی به خداوند جایی باقی میماند.

فارابی میگوید، اودانش خود را از قرآن پیامبر اسلام آموخته، پیامبر اسلام آنرا از فرشته خدا و فرشته خدا آنرا از خود خدا آموخته است. بر اساس توجیه فلسفی مذکور فارابی معتقد بود که روز قیامت با خداوند تماس مستقیم خواهد داشت.<sup>۱</sup> فارابی در فلسفه اخلاقیات در کتاب اصول رفتار به آنهایی که خواهان یک زندگی خوب و مرفه هستند به این شرح نصیحت میکند: «انسان باید هر عملی را که از طرف حاکم سر میزند تحسین و تمجید کند و هر چه را که وی اظهار میدارد، قبول و بانظر مثبت آنرا بنگرد.» «هر کسی وظیفه دارد تا حد امکان خود را در برابر حاکم کوچک و بيمقدار بداند و فرض ذمه داشته باشد که حاکم قادر است به آسانی انسان را از کلیه حقوق و مزایای مادی اش محروم سازد.»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب معلوم میشود که فارابی در فلسفه خود تئوری دموکراسی را دامن میکند، هر نوع احترام و ارزشی را از انسان در جامعه سلب مینماید و او را واجد حقوق و آزادیهای بشری نمی داند.

## ابن سینا

ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا (۱۰۳۷-۹۸۰ میلادی) از مشهورترین فلاسفه اسلامی قرون وسطی در بخارا متولد شد و از هوش و حافظه ای خارق العاده برخوردار بود. ابن سینا ایرانی الاصل و زبان مادری اش فارسی بود. در سن ده سالگی قرآن و دستور زبان عربی را آموخته بود و بر آنها استادی داشت. در سن ۱۷ سالگی در دانش پزشکی به آن درجه از مهارت رسیده بود که نوح بن منصور سامانی پادشاه وقت ایران را که از یک بیماری خطرناک رنج میبرد، درمان کرد و از آن پس به سمت پزشک مخصوص او منصوب شد. این امر سبب گردید که ابن سینا به کتابخانه نوح بن منصور دست یافت و با مطالعه

کتابهای کتابخانه مذکور فلسفه یونان و علوم ریاضی و همچنین فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا فرا گرفت. اگر چه ابن سینا موفق شد با هوش و حافظه خارق العاده اش فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا از بر کند، اما تا زمانی که تفسیر فارابی را از فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطو مطالعه نکرده بود، موفق به فهم و درک آن نشد. اصول پزشکی ابن سینا تا ظهور «پاراسلسوس»<sup>۱</sup> در دانش پزشکی نفوذ داشت.

فلسفه ابن سینا عموماً از افکار فلسفی ارسطو و فارابی بر مبنای عقاید فلسفی فلاسفه مکتب نو افلاطونی اقتباس شده است. ابن سینا و فارابی هر دو وجود خدا را در روح کرات آسمانی و همچنین در انسان متجلی میدیدند. آنها معتقد بودند که روح انسان دارای دو قسمت است. یک قسمت آن بطرف بدن و قسمت دیگر آن بسمت خداست. بر طبق عقیده دو فیلسوف مذکور روح بعد از مرگ کلاً بطرف خدا بر میگردد.<sup>۲</sup>

ابن سینا و فارابی همچنین عقیده داشتند، کرات آسمانی دارای حس هستند. هفت آسمان بر زندگی افراد بشر حکومت میکنند و قادر به پیش بینی آینده خواهند بود. فلاسفه مذکور بین سیارات خوب و بد قائل به تفاوت بودند و برای هر یک وظیفه خاصی قائل شده بودند. این دو فیلسوف قسمتی از نوشته های فلسفی خود را به شرح تئوریهای زندگی بعد از مرگ، بهشت و دوزخ، معاد و روز قیامت و همچنین لزوم ریاضت در این دنیا، اختصاص داده اند.

## غزالی

امام ابو حامد بن محمد الغزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸ میلادی) در شهر طوس خراسان

۱- Paracelsus (۱۴۹۳-۱۵۴۱ میلادی) یک پزشک سوئیسی بود که عقیده داشت سیارات و ستارگان روی افراد بشر و مخصوصاً امراض او تأثیر دارند. بعقیده پزشک مذکور ستارگان دارای اجسام سیالی هستند که خاصیت مغناطیسی داشته و روی بدن افراد بشر اثر میگذارند. بر طبق تئوری «پاراسلسوس» بدن انسان دارای دو خاصیت مغناطیسی است: یکی از آنها اشعه ستارگان را برای تغذیه روح، حواس و مغز جذب میکند و دیگری بوسیله ستارگان مواد لازم برای بدن از قبیل گوشت و خون تهیه میکند.

2- Rehm Cod, 81f, 71b. Quoted by Runes, *Philosophy for Everyman*, p.70.

3- *Ibid*.

بدنیا آمد و از فلاسفه و صوفیان مشهور اسلام بشمار میرود. وی شاگرد امام الجوینی — الحرمین بود و تا زمان مرگ نزد او کسب فیض میکرد. غزالی پس از مدتی اقدامات علمی خود را ترک و برای تبلیغ و موعظه اصول اسلام بصورت واعظی سرگردان از شهری به شهر دیگر مسافرت کرده است. هنگامی که در صف صوفیان درآمد، به وطن خود مراجعت کرد و بقیه عمرش را به نماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی اختصاص داد.

غزالی در یکی از کتابهای خود تحت عنوان زوال فلسفه نوشته است، فلسفه به سه علت مخالف اصول قرآن است: اول معاد، دوم تقدیر و سرنوشت و سوم روز قیامت، غزالی در کتاب دیگری که بعدها تحت عنوان احیاء الدین برشته تحریر درآورد، فلسفه را بعنوان مقدمه السیات مورد قبول قرار داد.

غزالی عقیده داشت قوانین طبیعی برای شرح فلسفه حیات کافی نیستند. او معتقد بود هر حادثه ای در این دنیا، هر چند هم که ناچیز باشد به فرمان خدا انجام میگیرد. برای مثال وی عقیده داشت، حتی یک برگ درخت بدون اجازه خدا بر زمین نخواهد افتاد. اگر خداوند اراده کند حتی روغن در چراغ نخواهد سوخت. از اصول دیگر معتقدات فلسفی غزالی این بود که چون خدا تابع قوانین طبیعی نیست، لذا معجزه هایی که در قرآن ذکر شده نمیتوانند با قوانین طبیعی مغایرت داشته باشند.

غزالی معتقد است انسان در هر حالت و در هنگام انجام هر عملی باید خدا را یاد داشته باشد. وی مینویسد: «فراموش نکنید دندانهای خود را بشوئید. موقعی که دندانهای خود را تمیز میکنید، عمل شما باعث خوشنودی خدا و غضب شیطان خواهد شد.»<sup>۱</sup> حتی هنگامی که برای قضای حاجت وارد آبشتنگاه میشوید، خدا را یاد داشته باشید. «موقعی که وارد آبشتنگاه میشوید، ابتدای پای چپ خود را پیش بگذارید و زمانی که از آبشتنگاه خارج میشوید، پای راست خود را پیش بگذارید.» «هنگامی که میخواهید از آبشتنگاه خارج شوید، بگوئید الله اکبر، شکر خدایی را که اجازه داد آنچه که مضر است از من خارج و آنچه که مفید است باقی بماند.»<sup>۲</sup> «حتی زمانی

1- Ibid., p. 72.

2- Ibid.

که با همسر خود به رختخواب می‌روید، باید نام خدا را بیاد داشته باشید.» «موقمی که با همسر تان عمل زناشویی انجام می‌دهید، در هنگام تخلیه عصبی بگوئید، الله اکبر.»<sup>۱</sup>

غزالی در یکی از کتب خود که تحت عنوان گوهرهای دانش به چاپ رسیده است، درباره زندگی پس از مرگ مینویسد، روح انسانی که دارفانی را ترک میکند، با اندازه یک زنبور است. اگر روح بدون گناه باشد، بوسیله دو فرشته خوش لباس در یک قطعه پارچه ابریشمین پیچیده و به آسمان برده میشود و اگر روح متعلق به انسان گناهکاری باشد، دو فرشته زشت نهاد آنرا در یک قطعه گونی می‌پیچند و آنرا به جهنم پرتاب میکنند.

هنگامی که فارابی، ابن سینا و غزالی که از برجسته‌ترین فلاسفه اسلامی بوده و مخصوصاً فارابی که معلم دوم عنوان گرفته، چنین طرز فکری در فلسفه مذهبی داشته باشند، آنوقت متون کتاب حلیة المتقین و بحار الانوار ملا محمد باقر مجلسی و رساله توضیح المسائل روح اله خمینی زیاد در نظرمان شگفت‌انگیز جلوه نخواهد کرد.

## ابن رشد .

از قرن دوازدهم بعد و مخصوصاً در عصر رنسانس فلسفه در غرب به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای نائل شد، اما افکار فلسفی فلاسفه مسلمان کشورهای غربی از حدود اصول و احکام جزمی قرآن فراتر نرفت. از فلاسفه مهم این عصر میتوان «ابو بکر محمد بن بجا» «ابن طفیل» و «اوروس» معروف به «ابن رشد» را نام برد. افکار فلسفی فلاسفه مذکور معمولاً در چارچوب فلسفه ارسطو و اصول مذهبی قرآن و اسلام تجزیه و تحلیل شده است.

یکی از فلاسفه مسلمان این دوره ابو بکر محمد بن بجا (۱۱۳۸-۱۱۰۰ میلادی) است که کتابی تحت عنوان راهنمای تنهایی به رشته تحریر درآورد و در کتاب مذکور

افکار فلسفی غزالی را پیروی و ضمن اینکه فلسفه افلاطون مبنی بر اتحاد بشر با خدا را مورد تأیید قرار داده، تفسیراتی نیز بر عقاید فلسفی ارسطو آورده است.

دومین فیلسوف مهم این عصر «ابو بکر بن طفیل الکاسی (۱۱۸۵-۱۱۰۰ میلادی) است که هدف فلسفه اش شرح رابطه بین فلسفه و اصول مذهبی بوده است. فیلسوف مذکور راه را برای نفوذ فلسفه «اوروس» (عبدالولید محمد بن احمد بن رشد ۱۱۹۸-۱۱۲۶ میلادی) هموار کرد. الکاسی به ابن رشد اصرار کرد نوشته های فلسفی اش را به تفسیر عقاید فلسفی ارسطو اختصاص دهد. دلیل اینکه الکاسی به ابن رشد اصرار کرد که نوشته های فلسفی اش را به افکار فلسفی ارسطو اختصاص دهد این بود که ارسطو همه چیز را ناشی از خدا می داند. الکاسی عقیده دارد همانطور که خداوند در واقع منشاء الهام دهنده دانش بشری است، احکام قرآن را نیز باید حد غایت مطلوب اصول حقوق و اخلاق دانست. بهمین دلیل بود که صرف نظر از الکاسی، کلیه فلاسفه عرب و مسلمان، ارسطو را فیلسوف کمال مطلوب دانسته و فلسفه او پیوسته منشاء الهام دهنده افکار فلسفی آنها بوده است.

ابن رشد که به سلطان فلسفه و دانش عرب مشهور شده است، در «کوردووا» متولد شد. او ابتدا به تحصیل الهیات و فقه و سپس طب، ریاضیات و فلسفه پرداخت. ابن رشد بعنوان فردی که به فلسفه ارسطو آشنا بوده و قادر به تجزیه و تحلیل افکار فلسفی ارسطو میباشد، به خلیفه ابو یعقوب یوسف معرفی شد. اما بنظر می آید که وی زبان یونانی نمیدانست.<sup>۲</sup>

خلیفه مذکور، ابن رشد را در سال ۱۱۸۴ میلادی بعنوان پزشک مخصوص خود انتخاب کرد، اما دو سال بعد وفات یافت. یعقوب المنصور که بعد از ابو یعقوب یوسف به خلافت رسید، برای مدت یازده سال ابن رشد را در سمت پزشک مخصوص خود ابقاء کرد. اما مخالفان ابن رشد نزد خلیفه از او سعایت کردند و به خلیفه اطلاع دادند که ابن رشد

۱- Cordova شهری است در جنوب اسپانیای فعلی. ابتدا جزئی از فنیقیه بود و بعداً جزء کارتاژ شد. در قرن دوم میلادی به تصرف روم درآمد و جزئی از مستعمره رومی «باتیکا» شد.

در شرح افکار فلسفی اش از اصول اسلام تخطی میجوید و از افکار فلاسفه قدیم برای یافتن حقیقت استفاده میکند. بدگویی مخالفان در خلیفه موثر واقع افتاد و ابن رشد را به محلی نزدیک «کوردووا» در مراکش تبعید کرد.

پس از تبعید ابن رشد، خلیفه المنصور فرمانی صادر کرد و بر طبق آن اعلام داشت، هر کس فکر کند حقیقت را میتوان با عقل مطلق درک کرد و از یافتن حقایق بوسیله قرآن خودداری کند، خداوند او را به آتش جهنم خواهد سوزانید. در پیروانتشار فرمان مذکور کلیه کتبی که درباره منطق و متافیزیک برشته تحریر آمده بود، همه بمنوان کتب و نوشتجات ضالّه سوزانیده شد.

اگر چه ابن رشد مانند سایر فلاسفه اسلامی به اصول قرآن و اسلام ایمان کامل داشت، اما یک مسلمان قشری و متعبد نبود. سایر فلاسفه اسلامی کاملاً قشری بودند و عقیده داشتند فلسفه اصولاً مخالف اصول و احکام اسلامی است. امام غزالی در کتاب معروف خود تحت عنوان زوال فلسفه اظهار عقیده کرد که چون کلیه حقایق لازم در قرآن شرح داده شده است، لذا برای درک و تجزیه و تحلیل اصول قرآن و اسلام نیازی به تفکر فلسفی وجود ندارد. ابن رشد در برابر کتاب مذکور امام غزالی، کتابی تحت عنوان نهافة النهافة برشته تحریر آورد و در تألیف مذکور به ادعای غزالی پاسخ داد. غزالی عقیده داشت خداوند دنیا را از هیچ آفریده و بدن انسان دارای معاد خواهد بود و دوباره پس از مرگ زنده خواهد شد. بنابراین چون فلاسفه قادر به شرح و تجزیه و تحلیل واقعیات مذکور نیستند و هر نوع تفکر فلسفی در این باره حقیقت را لوٹ خواهد کرد، لذا فلاسفه باید از شرح اصول ما وراء الطبیعه بوسیله فلسفه خودداری و برای درک امور مذکور از اصول و احکام قرآن استفاده شود.

ابن رشد مذهب رایج و اقمیت فلسفی میدانست که لباس تمثیل به آن پوشانیده شده است. افکار فلسفی ابن رشد که حاکی از مخالفت با فنانا پذیری بشر بود، در اروپا در بین آزادفکران و مخصوصاً در دانشگاه پاریس طرفداران بسیاری داشت. اصولاً ابن سینا بیشترین مسلمانان و ابن رشد ز یادتر در بین مسیحیان شهرت دارند.

ابن رشد که به سلطان فلسفه و دانش عرب مشهور شده، عقیده داشت فارابی، غزالی و مخصوصاً ابن سینا، قادر به درک فلسفه ارسطونشده و افکار فلسفی وی را منسخ کرده اند.

معهد این رشد خود عقیده داشت که کلیه رشته های علوم مختلف، مجموعه ای از اصول هنری کامل و مجزا از یکدیگر است که فردی آنرا به فرد دیگری تحویل میدهد.<sup>۱</sup> افکار فلسفی این رشد نشان میدهد که او اطلاعاتش را در باره افکار فلسفی ارسطو تنها از چند کتاب مغلوطنی که به عربی ترجمه شده بود، فرا گرفته و هیچگاه به عمق فلسفه یونان پی نبرده بود.

اگر چه این رشد بشدت افکار فلسفی ابن سینا را مورد انتقاد قرار داد، معهداً قویاً معتقد بود که منظومه شمسی و کرات آسمانی بوسیله خدا کنترل و اداره میشوند و فرشتگان امر بر آن و خدمتگزاران او هستند. این رشد عقیده داشت، روح هر یک از کرات آسمانی دارای یک مغزو یک وجود جاودانی است، اما برخلاف ابن سینا وی معتقد نبود که کرات آسمانی دارای حواس مختلف میباشند. این رشد همچنین عقیده نداشت که کرات آسمانی قادر به تغذیه و تولید مثل هستند.<sup>۲</sup> یکی از معتقدات فلسفی ابن رشد این بود که قرآن وسیله اثبات وجود خداست.<sup>۳</sup> افکار فلسفی ابن رشد هیچگاه از قرآن و فلسفه ارسطو که در آن دوره عمومیت داشت منفک نشد. بطوریکه «شمولدر» یکی از عرب-شناسان مشهور گفته است: «فلاسفه عرب همیشه از فلسفه ارسطو گدایی کرده و به نقد و تفسیر افکار فلسفی فلاسفه افلاطون نوپرداخته اند.»<sup>۴</sup>



بطور خلاصه میتوان گفت در حالیکه هدف فلسفه اندیشه گری برای درک حقایق و تجزیه و تحلیل معتقدات انسان بمنظور کشف هنجارهایی است که انسان را به افکار و منشی راستین رهنمون میشود، اما در اسلام فلسفه در بند یک رشته اصول و افکاری که در هر نوع نقد و اصلاح بروی آنها بسته شده، به حالت هنجام درآمده و فلاسفه اعراب و اسلام، اگر چه از نظر هوش و استعداد انسانی از برجسته ترین نوابغ فلسفی غرب دست

۱- ابن رشد، مقدمه ماوراء الطبيعة.

۲- ماخذ بالا، فصل چهارم.

۳- ابن رشد، فلسفه و حکمت الهی.

کیمی نداشته اند، معیناً نبوغ و اندیشه های خلاقه خود را در اصول سنگی شده مذهبی زندانی کرده و بنا بر این گامی در تحقق هدفی که باید در ژرف اندیشی های فلسفی بکار رود، برنداشته اند. \*



## فصل دوازدهم

### شخصیت محمد

فرد بشر هیچگاه بیش از زمانی که زیر تعصبات مذهبی قرار میگیرد، شرارت را در حد کمال و با نهایت خرسندی مرتکب نمیشود.

پاسکال

بازشناسی ژرفی که از احکام قرآن و همچنین اصول اسلام بر اساس صدها مدارک و مآخذ مستند و معتبر در این کتاب بعمل آمده تردیدی برای خواننده باقی نمیگذارد که قرآن محصول مغز یک انسان زمینی و آنها هم محمد بن عبدالله، یعنی انسان نابغه ای که خود را پیامبر خدا و اسلام معرفی کرده، میباشد. بنا بر این بی-مناسبت نیست قبل از اینکه بحث این کتاب را ببندیم، نگاهی تیز به شخصیت محمد و عناصر تشکیل دهنده آن بیندازیم.

بر طبق نوشته های معتبری که در دست است، محمد دارای قامتی متوسط و یا کمی بلند تر از متوسط، سینه و شانه هائی پهن و رو بهمرفته ساختمان بدنی ستبر و محکم بوده است. بازوهایش دراز و دستها و پاهایش خشن بوده، پیشانی اش

فراخ و برجسته و بینی اش انحناء داشته است. چشمهایش درشت و مشکی کمی متمایل به قهوه‌ای، موهای سرش پر پشت و بلند و کمی مجعد، ریشهایش انبوه، سینه و گردنش دارای کمی مو، گونه‌هایش فرورفته، دهانش گشاد و دارای لبخندی مطبوع بوده است. علی بن ابوطالب، عموزاده محمد در وصف وی میگوید: «محمد دارای قدی میانه، مغزی پر بار، ریشی انبوه، دست و پائی ستر، ساختمان استخوانی محکم و قیافه‌ای گلگون بود.»<sup>۱</sup> او پشیمرفته میتوان گفت که محمد از حسن جمال برخوردار بوده است. محمد پیوسته در هنگام راه رفتن گامهای تند و سریع بر میداشت، چنانچه گویی از سرازیری پائین میرود و از اینرو برای همراهانش مشکل بود، خود را با او همگام کنند.

محمد مردی فکور بود و پیوسته خود را با امری مشغول میکرد. او هیچگاه بدون لزوم صحبت نمیکرد. زمانی که لب به سخن میگشود، تنها در مورد مطلب خاصی که مورد بحث بود، سخن میراند و کمتر به حواشی موضوع مورد بحث می پرداخت. طرز سخن گفتن او از ابتدا تا انتها بریده و تند بود. محمد قدرت زیادی در کنترل احساساتش داشت. هنگامی که از کسی میرنجید، صورت خود را از وی بر میگردانید و زمانی که خوشحال بود، چشمانش را بزیر می انداخت. در موقع گفتگو با افراد از حضور ذهن بهره میبرد و رفتارش پیوسته با متانت توأم بود. او بندرت قهقهه خنده سر میداد و خنده‌هایش بیشتر حالت لبخند داشت.

بر طبق یکی از احادیث، محمد بسیار مهربان، خوشخو و صمیمی بود. هنگامی که او با کسی دست میداد، هیچگاه قبل از طرف، دستش را از دست وی رها نمیکرد و موقعی که با کسی مذاکره میکرد، هرگز صورت خود را قبل از طرف مذاکره از وی برنمیگرفت. هیچگاه اتفاق نیفتاد که یک عرب و یا یک سیاهپوست با محمد سخن بگویند و از وی پاسخی نشنوند. محمد همیشه به هر کس میرسید اعم از اینکه وی طفل یا سیاهپوست بود، به او سلام میکرد.

محمد، از بین زنان به بیوه‌ها، از بین عطرها به عطر مشک و از غذاها به خرما،

خیار، عسل، کدو و مخصوصاً گوشت گوسفند علاقه داشت. سرگرمی مطلوب او تعمیر و وصالی کفش هایش بود. شاید هیچگاه بیش از زمانی که قطع سر دشمنانش را مشاهده میکرد به وجد و سرور نمی آمد.<sup>۱</sup>

محمد از لباسهایی که دارای آستر ابریشمین بود نفرت داشت، با ربا مخالف بود، از سگ، یهودیان و مسیحیان نفرت داشت. از شعرا بدش میآمد و زمانی گفت: «جای کلیه نقاشان در جهنم خواهد بود.»<sup>۲</sup>

زمانی از عایشه درباره رفتار محمد در زندگی خصوصی اش پرسش بعمل آمد. عایشه پاسخ داد: «محمد شریف ترین و متین ترین مردی است که من تا کنون دیده ام. اما از نظر سایر خصوصیات انسانی وی با دیگران تفاوتی نداشت، بغیر از اینکه او بسیار میخندید و لبخند میزد.»<sup>۳</sup>

محمد استعداد زیادی برای جلب دیگران داشت. او بطور شگفت انگیزی قادر بود عقیده افراد ناراضی را باآسانی در جهت عکس تغییر دهد. هنگامی که موقعیت ایجاد میکرد، محمد بقدری به دشمنانش محبت میکرد که خشم دوستانش را برمی انگیزخت. محمد برای دوست یابی استعداد زیادی داشت و کمتر کسی میتواند در برابر خوی جاذبه او مقاومت کند. محمد تا آنجائی که برایش امکان پذیر بود، در برابر قوانین و مقرراتی که خود وضع کرده بود منعطف میشد.

البته باید توجه داشت که از نقطه نظر روانشناسی، میل وافر برای شهرت و کسب محبوبیت یک ضعف اخلاقی است که از خصایص منفی انسان ناشی میشود و نه قدرتهای اخلاقی او. انسانی که میل زیاد برای کسب شهرت و محبوبیت بوسیله عامه داشته باشد، معمولاً بسیار حساس و زود رنج خواهد شد و برای تشفی خصوصیات روانی خود کمتر به رعایت حقوق دیگران توجه خواهد کرد. چنین شخصی معمولاً نسبت به دوستان قدیمی و آزموده اش بی اعتنا و سرد

1- Charles Francis Potter, *The Great Religious Leaders* (New York: Simoin & Schuster, 1958), p. 283.

2- *Ibid.*

۳- محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۹ جلد، تصحیح بوسیلہ ساچو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)،

خواهد بود، آنها را برای کسب دوستان و یاران جدید به آسانی و ارزانی خواهد فروخت و در برابر دشمنانش ضعف آمیخته با تمایل به دوستی نشان خواهد داد. از طرف دیگر، افرادی که در این گروه روانی قرار میگیرند، پیوسته خود را برای دوستی آماده نشان میدهند، خوی و طبیعت اجتماعی بودن در آنها بسیار قوی است و تمایل زیادی برای افزودن به تعداد دوستانشان دارند. محمد مظهر بارزی از این طبقه افراد بود و راز هنر او در ابراز تقیه این بود که خشم و ناراضی خود را در زیر نقاب دوستی و صمیمیت پنهان سازد.

از طرف دیگر نباید فراموش کرد کسی که وارد بازی سیاست میشود، باید در ابراز تقیه مهارت لازم داشته باشد و محمد از این هنر بهره لازم میبرد. «آنیاس سیلوپوس» پاپ پی دوم که در ضمن از سیاستمداران، شعرا و نویسندگان معروف بشمار است، میگوید: «شخصی که قادر به پنهان کردن افکار و عقایدش از دیگران باشد، میداند چگونه بر مردم حکومت کند.»<sup>۱</sup> بدیهی است که محمد از این هنر سرمایه کافی داشت و بعلاوه وی از قدرت مسک نفس زیاد برخوردار بود و مخصوصاً این خاصیت روانی در پیروزیهای سیاسی او بسیار موثر افتاد.

تمایل محمد به زن و ازدواج یکی از نقاط ضعف بزرگ اخلاقی او و یکی از سلاحهای غیر قابل دفاعی بوده که مخالفانش پیوسته بر ضد او بکار برده اند. پس از اینکه محمد به قدرت رسید و در حالیکه سن او از پنجاه تجاوز میکرد، در حدود بیست زن اعم از عقدی، صیغه، برده و غیره در حرمسرایش بسر میبردند. بعضی از نویسندگان غربی در مقام دفاع از محمد برآمده و نوشته اند، عمل محمد را در تمایل به زن نباید در چارچوب اخلاقیات غرب بررسی کرد، بلکه این عمل را باید در فرهنگ نسبی اعراب قرن ششم میلادی و وضع فردی و اجتماعی زن در جامعه عرب بدوی آن زمان تجزیه و تحلیل کرد.

اما نویسندگان مذکور نباید فراموش کنند که محمد خود را پیامبر خدا معرفی

1- Tor Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935), p. 187.

کرد و پیامبر خدا باید از هر لحاظ منزّه و بی عیب و رفتارش برای دیگران نمونه باشد. انسانی که حتی خود را عابد و زاهد میدانند و دعوی زهد و تقوی میکنند، باید قواعد اخلاقی را لااقل در سطحی بالاتر از مردم عادی رعایت کند، چه رسد به کسی که خود را پیامبر و نماینده خدا معرفی میکند. اما محمد پیامبر خدا، با صدور یک آیه<sup>۱</sup> که مدعی بود از آسمان آمده، خویشتر را از قیود اخلاقی برای استفاده از زن استثناء و آزاد کرد و اعلام نمود که وی بدون رعایت مقرراتی که برای مسلمانان وضع شده، با هر زنی اراده کند، میتواند ازدواج نماید.

خدیدجه اولین همسر محمد در سال ۶۱۹ میلادی، یعنی سه سال پیش از هجرت وفات یافت. اگرچه بنظر میرسد که محمد نسبت به خدیجه مانند سایر زنانی که بعد از نبوت با آنها ازدواج کرد، شور عشقی نداشت، اما پس از مرگ خدیجه پیوسته از او به نیکی یاد و ویرا تعریف و تمجید میکرد.<sup>۲</sup> یک پسیکوانالیست گفته است، دلیل وابستگی عاطفی محمد به خدیجه آن بود که محمد در طفولیت مادر خود را از دست داده و از مهر و محبت گرم مادری محروم مانده بود و از اینرو به یک زن مسن تر از خود که میتواند است خلاء مهر مادری را برایش پر کند، احساس شدید عاطفی پیدا کرده بوده است.<sup>۳</sup>

۱- به آیه ۳۶ سوره احزاب و مطالب صفحه شماره ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲- عایشه میگوید، روزی شخصی در خانه را زد و اجازه ورود خواست. هنگامی که محمد متوجه شد، شخص مذکور «حلا» خواهر خدیجه است، در حالیکه صدایش می لرزید، اظهار داشت: «اوه، خداوند، این (حلا) است.» عایشه میگوید، با شنیدن حرف مذکور احساس حسادت چنان بر من غلبه کرد که فریاد زدم: «چرا تو همیشه از این پیرزن قریشی بی دندان و دهان قرمز، یاد میکنی. در حالیکه سرنوشت او را از تو گرفته و خداوند بهتر از او را نصیب تو کرده است.»

• Maxime Rodinson, *Muhammad*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971), p. 51.

3- *Ibid.*

بطوری که گفتیم، محمد نسبت به خدیجه احساس شدید عاطفی داشت، با این وجود پس از مدت کوتاهی پس از درگذشت خدیجه، در همان سال مرگ خدیجه با «سوده بنت زمعه» ازدواج کرد. سوده در واقع اولین همسری است که محمد بعد از مرگ خدیجه و قبل از هجرت اختیار کرده است. بعد از هجرت، محمد در سن ۵۴ سالگی با عایشه و دو سال بعد با حفصه دختر عمر و در سال بعد در سن ۵۷ سالگی در دو ماه متوالی با دو همسر تازه (زینب بنت خزیمه و امه سلمه بنت ابی لهب) ازدواج کرد. بعد از آن با زینب بنت جحش همسر پسر خواننده اش زید که شرح جزئیات آن از صفحه ۲۸۷ بعد این کتاب آمده است ازدواج کرد و در همان سال همسر هفتمی اش را به انضمام یک صیغه جدید به حجه برد. پروفیسور «وات»<sup>۱</sup> در صفحات ۳۹۵ تا ۳۹۹ کتابش، تعداد زنانی را که محمد با آنها انواع و اقسام روابط گوناگون زناشویی، صیغه و غیره داشته و یا بدون اینکه عقد ازدواج انجام بگیرد، با آنها برای ازدواج وارد مذاکره شده، با نام و نشان تعداد می و شش نفر ذکر کرده است. کلیه همسران محمد بغیر از خدیجه از او جوان تر بوده اند.

ابن عباس گفته است: «باید در واقع گفت، بالاترین مقام مسلمانان (یعنی محمد) از لحاظ شور جنسی نسبت به زنان نیز بین مسلمانان بالاترین مقام را حائز بوده است.»<sup>۲</sup>

محمد به اطفال علاقه فراوان داشت و شاید علت این امر را بتوان مرگ زودرس فرزندانش در طفولیت دانست. او به پسر خوانده اش زید نیز علاقه میورزید، مبعداً بطوریکه میدانیم به همسر او زینب بنت جحش دل باخت و با

1- Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (Oxford: Oxford University Press, 1956), pp. 395-99.

2- William Muir, *The Life of Muhammad, A New and Revised Edition* by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911). p.515.

صدور یک آیه الهی او را تصاحب و بهمسری خود در آورد.<sup>۱</sup>

محمد به یکی از نواده هایش بنام امامه نیز علاقه میورزید و اورا روی شانه هایش حمل میکرد. علی بن ابیطالب، پسر عموی محمد نیز مورد علاقه وی بود، اما محمد بفرست در یافته بود که علی سیاستمدار قابل نبود.

محمد در جوانی لقب امین گرفت و «محمد امین» نامیده میشد، اما پس از کسب قدرت در مدینه، استفاده از مکر، حيله و نیرنگ یکی از روشهای عادی حکومت او شد و جزئی از شخصیت او را تشکیل داد. وقایع و حوادث مشروح در زیر نمونه های بارزی از دسیسه های محمد است که بمنظور اثبات ادعای مذکور به توضیح آنها پرداخته میشود:

۱- در حادثه نخله که جزئیات آن در صفحه ۱۸۷ همین کتاب شرح داده شده است، برخلاف رسوم اعراب، در ماههایی که جنگ حرام دانسته شده بود (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) حتی راهزنان نیز در ماههای مذکور از حمله به کاروانها و مسافرین خودداری میکردند و همچنین دشمنان خونین در آن ماهها سلاح بر زمین میگذاشتند، محمد دستور حمله به کاروانی را که از طائف به مکه میرفت در محل نخله صادر کرد و بعد برای اینکه قبح عمل مذکور را منتفی سازد، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد.

دستور محمد در حمله به کاروان مذکور و کشتن کاروانسالاران در روز آخر ماه رجب که یکی از ماههای حرام بود نه تنها فریاد سرزنشبار مردم مکه، بلکه حتی صدای اعتراض بت پرستان و یهودیان مدینه را نیز برآورد و مردم عربستان، این عمل محمد را خیانتی بی سابقه به یکی از فرهنگ های قومی خود تلقی کردند.<sup>۲</sup>

۲- یکی دیگر از اقدامات محمد که نه تنها با معاهده حدیبیه که وی با سکنه مکه امضاء کرده بود، بلکه با کلیه اصول اخلاقی مغایرت داشت، تحریک و حمایت او از یک راهزن حرفه ای بنام ابوبصیر بود. شرح واقعه به قرار زیر است:

۱- آیه ۳۶ سوره احزاب. به صفحه های شماره ۲۸۷ و ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمائید.

ابوبصیر یکی از جوانان با هوش و کاردان یکی از طوایف مکه بود که بعزت مسلمان شدن بوسیله رهبران قبیله خود زندانی شده بود، اما چون جوان زرنگ و با تدبیری بود، موفق شد از زندان فرار کند و به محمد در مدینه پناه ببرد. پس از فرار ابوبصیر از مکه، دو نماینده از طرف قریش وارد مدینه شدند تا او را از محمد تحویل بگیرند و با خود به مکه ببرند. ابوبصیر توقع داشت، چون اسلام اختیار کرده بود، محمد و پرا در پناه خود قرار دهد و از تحویل وی به نمایندگان قریش خودداری کند. اما محمد اظهار داشت، چون بر طبق معاهده حدیبیه متعهد شده است، افراد مکی را که به مدینه پناهنده میشوند، به مقامات مکه تحویل دهد، قادر نیست در بانه ابوبصیر اقدامی انجام دهد و ناچار است و پرا به افراد طایفه اش مسترد دارد. در ضمن به ابوبصیر اعلام داشت که خداوند در این باره به وی کمک خواهد کرد و اجازه نخواهد داد، چون وی اسلام آورده، دشمنانش آسیبی به او برسانند.

در راه مدینه به مکه، هنگامی که ابوبصیر و دو نماینده مذکور برای صرف ناهار توقف کرده بودند، ابوبصیر یکی از زندانیان را به بهانه اینکه قصد دارد، تیزی شمشیرش را آزمایش کند فریب داد و و پرا با شمشیر خودش مقتول کرد و در حالیکه هنوز خون از شمشیرش می چکید، مجدداً به محمد پناهنده شد. زندانیان دیگر که اصولاً یک غلام آزاد شده بود و برای کمک به زندانیان مقتول به این مأموریت اعزام شده بود، نیز به مدینه بازگشت. محمد ابوبصیر را به زندانیان دوم تحویل و به او دستور داد، ابوبصیر را با خود به مکه مراجعت دهد. زندانیان دوم اظهار داشت، به تنهایی از عهده ابوبصیر بر نخواهد آمد و لذا از انجام مأموریت امتناع کرد.

با توجه به اینکه محمد قبلاً ابوبصیر را به نماینده های اعزامی از مکه تحویل داده بود، دیگر خود را در برابر معاهده حدیبیه مسئول نمیدانست. اما چون فکر میکرد اگر ابوبصیر در مدینه باقی بماند و مقامات قریش مجدداً نماینده هائی برای تحویل گرفتن وی گسیل دارند، او مجبور است ابوبصیر را به آنها تحویل دهد،



لذا به وی اشاره کرد، از مدینه خارج شود و به نقطه دیگری برود.<sup>۱</sup> ابوبصیر احتمالاً با حمایت محمد گروهی از افراد راهزن را گرد خود جمع آوری کرد و به یکی از نقاط ساحلی دریای سرخ رفت.<sup>۲</sup> در آنجا گروه دیگری از مسلمانان به وی ملحق شدند و اگرچه به انجام فرایض مذهبی اسلام می پرداختند و پشت سر ابوبصیر نماز می گذاردند، ولی در ضمن به شغل راهزنی و قتل و غارت کاروانهایی که از آنجا عبور میکردند، اشتغال یافتند. کار راهزنی و قتل و غارت گروه ابوبصیر به جایی رسید که راهها حتی از زمان جنگ بین محمد و قریشیان نیز ناامن تر شد. بر هیچکس پوشیده نبود که ابوبصیر بدون حمایت محمد قادر به انجام شرارتهای مذکور نبود و بدون تردید محمد ویرا در دست زدن به این اعمال ناانسانی و جنایتکارانه تشویق و پشتیبانی میکرد.

چون نا امنی کاروانها روز بروز زیادتر میشد و اهالی قریش با توجه به بعد مسافت قدرت قلع و قمع ابوبصیر و گروه هفتاد نفری راهزنان زیر فرمان او را نداشتند لذا نمایندگان نزد محمد اعزام و از او تقاضا کردند، ابوبصیر را از راهزنی و قتل و غارت بازدارد. محمد تقاضای آنها را رد کرد و پاسخ داد، این کار به وی ارتباطی ندارد.<sup>۳</sup>

اهالی قریش بر اصرار خود افزودند و لذا محمد موافقت کرد، در صورتیکه اهالی قریش از حقوقی که بموجب معاهده حدیبیه درباره استرداد آن گروه از اهالی مکه که به مدینه وارد و به محمد پناهنده میشوند، صرف نظر کنند، وی به- غائله ابوبصیر و اشرار طرفدار او خاتمه خواهد داد.

اهالی قریش ناچار با پیشنهاد محمد موافقت کردند و لذا محمد نامه ای به- ابوبصیر ارسال و ضمن آن او را از انجام راهزنی و قتل و غارت بازداشت. نامه

1- Montgomery Watt, *Muhammad: Prophet and Statesman*, (Oxford: Oxford University Press, 1971), p. 199.

2- *Ibid.*

3- R.V.C. Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammed* (New York: Doubleday and Company, Inc., 1946), p. 260.

محمد در موقعی به ابوبصیر رسید که وی بعلت زخمی که در یکی از رازنیها برداشته بود، در حال احتضار بسر میبرد و سرانجام جان سپرد. پس از مرگ ابو-بصیر، طرفدارانش ویرا مدفون کردند و در محل دفن وی مسجدی بنا ساختند و خود به مدینه رفتند.

۳- یکی دیگر از دسایس محمد در موردی به وقوع پیوست که وی برای گرفتن خونبهای دو نفر مقتول، به محل سکونت قبیله یهودی بنی النضیر رفته بود. در زمانی که یهودیان مقدمه پذیرائی از او و همراهانش را برای ناهار فراهم میکردند، محمد به یک بهانه مضحک مبنی بر اینکه جبرئیل بر او نازل شده و اظهار داشته است یهودیان قصد قتل او را دارند، محل را ترک و بعد نسبت به یهودیان سختگیری کرده، مردانشان را قتل عام کرد، اموالشان را تصاحب نمود و زن و بچه آنها را اسیر کرد و بمعرض فروش گذاشت. شرح واقعه مذکور به فرار زیر است:

یکی از روزهای سال سوم هجرت، محمد به اتفاق گروهی از اصحابش و از جمله ابوبکر و عمر برای جمع آوری پول جهت پرداخت خونبهای دو نفر از اهالی طایفه بنی امیر که در هنگام خواب بوسیله یکی از اتباعش به قتل رسیده بودند، برای ملاقات و گفتگو با رهبران طایفه یهودی بنی النضیر که با طایفه بنی امیر هم-پیمان بودند، به قلمه آنها رفت. مقامات طایفه بنی النضیر با تقاضای محمد موافقت و از او دعوت کردند برای صرف غذا مهمان آنها باشد. محمد تقاضای سران طایفه بنی النضیر را قبول، ولی پس از چند لحظه بمنوان قضای حاجت آنجا را ترک کرد و ناپدید شد. اصحاب وی مدتی انتظار مراجعت او را کشیدند، اما چون از او خبری نشد، آنها نیز ناچار آنجا را ترک کردند و به خانه محمد رفتند. محمد به آنها اظهار داشت که چون جبرئیل بر او نازل شد و اظهار داشت، یهودیان طایفه بنی النضیر قصد قتل او را دارند، لذا وی مجبور به ترک محل شد. سپس محمد بن مسلمه را نزد رهبران طایفه بنی النضیر گسیل داشت و به آنها پیغام داد:

«پس از کشف خیانت شما، از این پس من قادر به زندگی با شما در مدینه نیستم، به شما ده روز مهلت میدهم شهر مرا ترک گوئید و از آن بیعد، گردن هریک از افراد طایفه شما که در این شهر دیده شود، زده خواهد شد.»<sup>۱</sup> اسران طایفه بنی-النضیر به محمد بن مسلمه اظهار داشتند ما با محمد پیمان بسته ایم که با صلح و صفا در کنار یکدیگر در مدینه زندگی کنیم و توقع پیمان شکنی از پیامبر خدا نداریم. محمد بن مسلمه اظهار داشت، اکنون همه چیز تغییر کرده و معاهده های منعقد شده بین ما دیگر بقوت خود باقی نخواهند بود. بر طبق دستور پیغمبر خدا شما باید کلیه مایملک خود را بردارید و باتفاق چار پایانتان این منطقه را ترک کنید. قسمتی از قیمت نخلستانهایتان نیز بشما پرداخت خواهد شد.<sup>۲</sup>

یهودیان بنی النضیر در صدد ترک مدینه بودند، ولی از یک طرف رهبر آنها «حیه» با ترک مدینه مخالف بود و از دگرسو، عبدالله بن ابی رهبر منافقین و همچنین اسران سایر قبایل یهودی مدینه قول دادند بر ضد محمد از آنها حمایت کنند. بدین ترتیب یهودیان بنی النضیر از قبول پیشنهاد محمد سرباز زدند و در برابر او تصمیم به مقاومت گرفتند.

محمد و پیروانش مدت دو هفته قلعه بنی النضیر را محاصره کردند و راه عبور و رسانیدن آذوقه را بر یهودیان بستند. در پایان هفته دوم محاصره، محمد برای وارد کردن فشار روانی به افراد قبیله مذکور دستور داد نخلستانهای خرماي آنها را قطع کنند. افراد طایفه مذکور لب به اعتراض گشودند و اظهار داشتند از کسی که خود را پیامبر خدا و مأمور ارشاد مردم میدانند، شایسته نیست دست به کار غیر انسانی و یرانی و تباهی وسیله ارتزاق مردم بزند. محمد در پاسخ آنها آیه ۵ سوره حشر را نازل کرد که حاکی است:

... مَا تَطْعَمُونَ مِنْ لَيْسَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْهَا قَائِمَةً عَلَى أَرْسُلِهَا يَوْمَئِذٍ اللَّهُ وَلِيُخَيَّرَ الْفَاسِقِينَ ○  
 «... اگر شما نخلی را قطع و یا آنرا سرپا نگه دارید، همه به امر خداوند بوده و قطع آن

1- Ibid.

2- Ibid.

برای مجازات فاسقین یهودالزام آورده است.»

سرانجام در برابر فشارهای مذکور، یهودیان بنی النضیر، مخصوصاً با توجه باینکه عبدالله ابی هیچ اقدامی در حمایت از آنها بعمل نیاورد، حاضر به قبول شرایط محمد و ترک محل سکونت خود شدند، اما محمد که متوجه شد یهودیان در فشار قرار گرفته و در شرف شکست خوردن هستند، شرایط سنگین تری به آنها تحمیل کرد و اعلام داشت، شرایط قبلی اکنون منقضی شده و یهودیان بنی النضیر اجازه دارند فقط آنچه شترهایشان میتوانند حمل کنند با خود ببرند و اجازه حمل سایر اموال و مخصوصاً سلاحهای جنگی خود را نخواهند داشت.<sup>۱</sup>

یهودیان بنی النضیر که جان خود را در خطر می دیدند، شرایط مذکور را قبول کردند، آنچه را می توانستند با ۶۰۰ شتر خود حمل کردند و بقیه و از جمله کلیه سلاحهای خود را در محل ترک کردند، بعضی از آنها رهسپار خیبر و گروهی عازم سوریه شدند.

پس از اخراج طایفه بنی النضیر از مدینه، محمد آیات ۶ و ۷ سوره حشر را نازل کرد. آیه ۶ سوره حشر در این باره میگوید:

وَمَا آتَاكَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْكُمْ فَاغْلِبْهُ عَلَيْهِمْ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَكْظُمُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

«و آنچه را خداوند از مال آنها (یهودیان) برسم غنیمت به شما داد، متعلق به رسول است زیرا شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید و لکن خدا رسولانش را بر هر که بخواهد مسلط میگرداند و خدا بر هر چیز تواناست.»

سپس اموال یهودیان بین دو نفر از انصار فقیر و مهاجرین تقسیم شد. مورخین نوشته اند، چون پس از جنگ احد و چند واقعه دیگر بسیاری از مسلمانان بدست مخالفان محمد کشته شده و اسلام ضعیف شده بود، لذا محمد بمنظور جلوگیری از تضعیف بیشتر اسلام به ارتکاب آنهمه مظالم غیر اخلاقی و نا انسانی به یهودیان دست زد.<sup>۲</sup>

1 - Ibid., p. 193.

2 - Watt, *Muhammed: Prophet and Statesman*, p. 151.

۴- یکی دیگر از مواردی که محمد با توسل به مکر و فریب بر دشمنانش فائق آمد در زمان محاصره مدینه بوسیله لشکر مکه بود. در جریان مذکور محمد شخصی بنام «نعیم بن مسعود» را مامور کرد بین لشکر قریش و یهودیان بنی النضیر که قصد داشتند با یکدیگر متحد و به لشگریان محمد حمله کنند، با سعایت و سخنان دروغ اختلاف بیندازد و آنانرا بر ضد یکدیگر بشوراند. محمد برای قانع کردن پیروانش نسبت به مکر و حيله ای که در جریان واقعه مذکور بکار برد، گفته است: «جنگ بغیر از مکر و فریب چیز دیگری نیست.»<sup>۱</sup> اما در برابر پاسخ به این پرسش که آیا از پیامبر خدا مکر و حيله و نیرنگ شایسته است، لب فرو بسته است. شرح واقعه مذکور چنین است:

در سال پنجم هجری به محمد خبر رسید که اهالی قریش مجدداً قصد حمله به مدینه را دارند. بسیاری از قبایل مکه و حتی قبیله بنی النضیر که ساکن مدینه بودند برای حمله به مدینه اتحادیه ای تشکیل داده و ابوسفیان اعتماد قاطع داشت که این بار به آسانی محمد را شکست خواهد داد. لشگریان مکه در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند که ۶۰۰ نفر آنها اسب در اختیار داشتند و تشکیل سواره نظام ارتش مکه را میدادند. اما ارتش محمد ۳۰۰ نفر سرباز در اختیار داشت که فقط ۵۰ نفر آن سواره نظام بودند.

لشگریان مکه از همان راهی که دو سال پیش به مدینه لشکر کشیده بودند، برای جنگ به طرف این شهر پیش رفتند و در دامنه های سفلی کوه احد موضع گرفتند. وضع لشگریان محمد بسیار وخیم بود و تنها یک معجزه میتوانست آنها را از خطر نابودی نجات دهد.

در خلال زمانی که محمد برای رو برو شدن با مشکل مذکور عقب چاره میگشت، روز به مهیار فارسی که مسلمانان او را «سلمان فارسی» میخوانند و یک غلام مسیحی آزاد شده ای بود که یک یهودی او را به مدینه آورده و وی اسلام

۱- ابن اسحاق، کتاب سیرت رسول اله، صفحه ۴۶۷۶ محمد بن عمر الواقدی، کتاب المغازی،

اختیار کرده بود، به محمد پیشنهاد کرد، اطراف مدینه را خندق حفر کنند تا لشکریان مکه نتوانند از آن عبور کنند و وارد مدینه شوند. محمد پیشنهاد سلمان فارسی را مورد پذیرش قرار داد و قبل از رسیدن لشکریان مکه خندق آماده شده بود. گروهی معتقدند که مطالب قرآن را نیز سلمان فارسی به محمد تعلیم داده و آیه ۱۰۳ سوره نحل به شرح زیر در جهت این گفته نازل شده است:

وَلَقَدْ نَعَلْنَا لَكُمُ الْعِلْمَ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُذْهِبَ اللَّهُ بِلِسَانِكُمْ كَلِمَاتٍ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ وَهُدًى لِّلنَّاسِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ  
عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ ۝

«وما کاملاً گاهیم که (کافران) میگویند آنکس که مطالب این قرآن را به رسول میآموزد، بشری است عجمی و رسول (مطالب آموخته شده را) خود به زبان فصیح عربی درآورده است.»

محمد قصد داشت، طایفه غطفان را قانع کند که به مسلمانان به پیوندند، اما ابوسفیان از این کار جلوگیری کرد.<sup>۱</sup> لشکریان ابوسفیان در آنطرف خندق باقی ماندند و نتوانستند وارد مدینه شوند. در حالیکه طایفه یهودی بنی قریظه موافقت کرده بودند، در جبهه عقب مدینه باقی بمانند و سربازان محمد را در جنگ یاری کنند، ابوسفیان تصمیم گرفت، با بنی قریظه وارد مذاکره شده و آنها را به جنگ برضد محمد تشویق کند.

محمد با وجود موفقیت در حفر خندق وضع خود را وخیم میدید و لذا تصمیم گرفت با حيله و دسيسه جنگ را به نفع خود پایان دهد. در این جریان، «نعم بن مسعود» که مامور بود بین طایفه بنی قریظه و مکیان بمنظور متحد کردن آنها برای جنگ برضد محمد و طایفه را اجرا کند نزد محمد آمد و گفت حاضر است برای پیروزی محمد هرکاری که از دستش ساخته باشد انجام دهد. محمد او را مامور کرد از اعتمادی که مکیان و یهودیان هر دو نسبت به وی داشتند استفاده کند و با فتنه و دسيسه آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و برضد یکدیگر بشوراند. محمد بمنظور اینکه عمل خود را مشروع جلوه دهد، بر طبق نوشته های ابن اسحق و